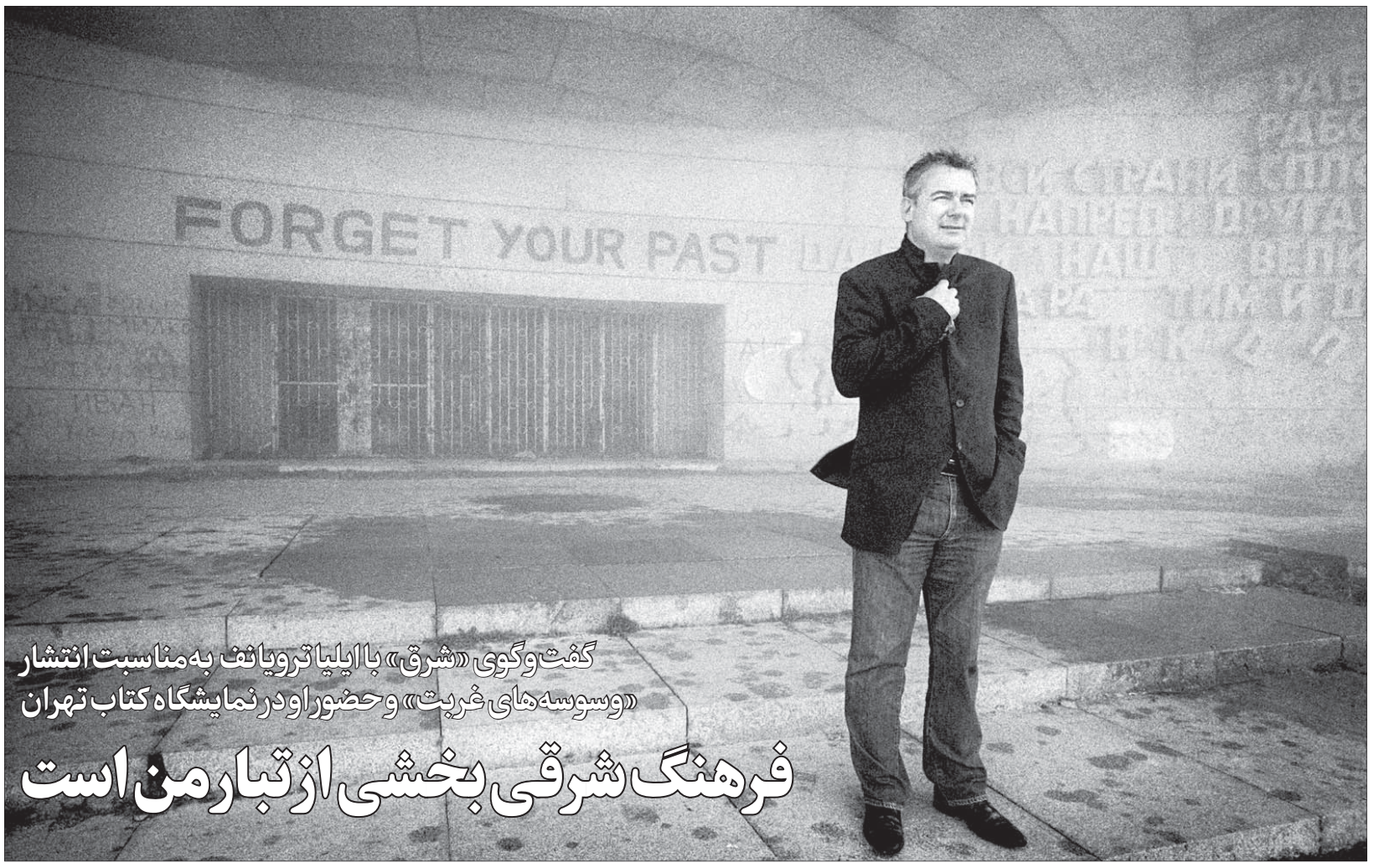

گفت‌وگوی «شرق» با ایلیا ترویانف به مناسبت انتشار «وسوسه‌های غربت» و حضور او در نمایشگاه کتاب تهران

فرهنگ شرقی بخشی از تبار من است

مریم مویدپور*

ایلیا ترویانف، یکی از نویسندگان سرشناس معاصر آلمان است که اخیرا رمان «وسوسه‌های غربت» او در ایران منتشر شده است. «وسوسه‌های غربت» در سال ۲۰۰۶ برنده جایزه نمایشگاه کتاب لایپزیک آلمان شد و یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها در سال‌های اخیر است. این رمان الهام‌گرفته از زندگی و آثار ریچارد فرانسیس برتون است. ترویانف گاه از جزئیات زندگی برتون می‌نویسد و در بخش‌هایی از رمان تمام روایت‌های موجود از زندگی او را کنار می‌گذارد. با اینکه برخی از گفته‌ها و نظرهای برتون در متن آورده شده است، شخصیت‌ها و رویدادهای رمان بیش از همه ساخته و پرداخته تخیل نویسنده است. و البته ترویانف ادعایی درباره تطبیق یا نسبت مستقیم داستان‌اش به واقعیت‌های تاریخی ندارد. هر انسانی یک راز است، به‌ویژه کسی که او را هرگز ندیده‌ایم. پس این رمان را می‌توان کوششی شمرد برای نزدیک‌شدن به یک راز، بدون آنکه قصد افشای آن را داشته باشد. ایلیا ترویانف، نویسنده آلمانی بلغاری‌تبار در سال ۱۹۶۵ در صوفیه به دنیا آمد. خانواده‌اش از بلغارستان به آلمان و از آنجا به کنیا مهاجرت کرد. دوران کودکی‌اش را در کنیا گذراند. او در رشته‌های حقوق و مردم‌شناسی تحصیل کرده است و از سال ۱۹۸۸ به عنوان نویسنده، مترجم و ناشر فعالیت می‌کند. سال ۱۹۹۸ به بمبئی و پس از چندسال به کِیپ‌تاون در آفریقای‌جنوبی نقل مکان می‌کند و درحال‌حاضر هم در شهر وین زندگی می‌کند. ترویانف تاکنون جوایز ادبی بسیاری دریافت کرده است که در میان آنها می‌توان به این جوایز اشاره کرد: جایزه نمایشگاه کتاب لایپزیک (۲۰۰۶)، جایزه ادبی برلن (۲۰۰۷)، جایزه ادبی شهر ماینز (۲۰۰۷)، جایزه ادبی خانه‌های ادبیات آلمان (۲۰۰۹)، جایزه ادبی وورت برای ادبیات اروپا (۲۰۱۰)، جایزه ادبی کارل آمِری (۲۰۱۱) و جایزه ادبی کرسی استادی برادران گریم در دانشگاه کاسل (۲۰۱۴)را دریافت کرده است. آثار ایلیا ترویانف تاکنون به سی زبان ترجمه شده‌اند. رمان «وسوسه‌های غربت» نخستین اثر داستانی او است که به فارسی ترجمه شده است.

آقای ترویانف، رمان «وسوسه‌های غربت» ماه گذشته در ایران منتشر شد. این نخستین اثر شماست که به فارسی ترجمه و منتشر شده است. انتشار این کتاب به زبان فارسی چقدر برای شما اهمیت دارد؟

قهرمان رمان «وسوسه‌های غربت»، ریچارد فرانسیس برتون که به بیست‌وهشت زبان مسلط بود. زمانی گفته بود که زبان فارسی به‌نظرش یکی از زیباترین زبان‌ها است. این احساسش را خوب درک می‌کنم، چون زن برادرم ایرانی است و وقتی با خانواده‌اش فارسی حرف می‌زند، انگار واژه‌ها در گوش‌هایم به رقص درمی‌آیند. گذشته از این من نه‌تنها آثار مولوی و حافظ و سعدی را بسیار دوست دارم و آنها را با شوروشوق می‌خوانم، بلکه با آثار نویسندگان معاصر ایران مانند احمد شاملو، فریدون اسفندیاری، محمود دولت‌آبادی و امیرحسن چهلتن هم آشنایی دارم و این نویسندگان را بسیار می‌پسندم. و این یکی از دلایل اهمیت ترجمه رمان‌ام به زبان فارسی است.

شما امسال برای شرکت در بیست‌وهشتمین دوره نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران به ایران دعوت شده‌اید. چه انتظاری از سفرتان به ایران و حضور در نمایشگاه کتاب دارید؟

ملاقات، گفت‌وگو و آشنایی با ایرانیان به‌ویژه جوانان، دانشجویان و خوانندگان کتاب. حس کردن یک سرزمین و فرهنگ کشوری از نزدیک و بدون واسطه. زیرا درکِ یک سرزمین و فرهنگ از راه دور همیشه دشوار است، به‌ویژه کشوری مثل ایران که خبررسانی رسانه‌های غربی در موردش بیشتر اوقات یک‌جانبه است.

رمان «وسوسه‌های غربت» برنده جایزه کتاب نمایشگاه لایپزیک آلمان شد؛ یکی از مهم‌ترین جوایز ادبی آلمان. شخصیت اصلی این رمان یک مرد انگلیسی به اسم ریچارد فرانسیس برتون است. چطور به این فکر افتادید که درباره این شخصیت تاریخی رمان بنویسید؟

فکر می‌کنم در قرن نوزدهم میلادی شخصیت‌های استثنایی و پرجرأت با تفکری مستقل از بریتانیا می‌آمدند که از یک‌سو از امپراطوری بریتانیا حمایت می‌کردند و از سوی دیگر دلبستگی‌های شخصی‌شان را نیز دنبال می‌کردند. آنها دقیقا می‌دانستند دنبال چه هستند و چگونه باید با تفاوت‌های فرهنگی و مذهبی کنار بیایند. اگر به سیر تاریخ نگاه کنیم، افراد زیادی را که مانند این شخصیت‌های قرن نوزدهم انگلستان باشند نمی‌بینیم. ریچارد فرانسیس برتون بدون تردید یکی از استثنایی‌ترین شخصیت‌های آن دوره است. در تمام اروپا کسی غیر از آلکساندر فُن هومبولد پیدا نمی‌کنیم که بتوانیم او را با برتون مقایسه کنیم. همه چیز برای برتون جالب بود. برای مثال، او نخستین کسی بود که داستان‌های هزارویک‌شب را به انگلیسی ترجمه کرد، او مترجم گلستان سعدی هم بود.

آیا برای نوشتن این رمان خیلی تحقیق کردید؟ چقدر درباره ریچارد فرانسیس برتون، و شخصیت و زندگی او مطالعه کردید، آیا همه کتاب‌هایش را خواندید؟

بله، باید خیلی تحقیق می‌کردم، چون می‌خواستم رمانی بنویسم که پایش را فراتر از دیدگاه‌های رایج و متداول بگذارد. می‌خواستم از دیدگاه یک خدمتکار هندی یا یک عریضه‌نویس به گونه‌ای بنویسم که انگار خودشان می‌نویسند. می‌خواستم با تحقیق فضای قرن نوزدهم میلادی را کاملا احساس کنم. برتون تقریبا پنجاه عنوان کتاب نوشته بود. بعضی از آن‌ها را

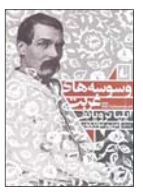

آثار مولوی و حافظ و سعدی را بسیار دوست دارم و با شوروشوق می‌خوانم، با آثار نویسندگان معاصر ایران مانند احمد شاملو، محمود دولت‌آبادی و امیرحسن چهلتن هم آشنایی دارم و این نویسندگان را بسیار می‌پسندم. و این یکی از دلایل اهمیت ترجمه رمان‌ام به زبان فارسی است

می‌شناختم ولی پیدا کردن‌شان خیلی سخت بود. هیچ‌کدام از نوشته‌هایش مثل یک کتاب معمولی نبودند. دلیلش این بود که برتون برای چاپ کتاب‌های خودش چندان کوششی نمی‌کرد. البته چنین گنجینه‌ای برای یک نویسنده مثل یک نعمت الهی است، انگار او را به گذر از هزارتوی بی‌پایانی سرشار از دانش و تجربه دعوت کرده باشند تا هرچه را که می‌خواهد برگزینند تا بتواند از آنها در رمان‌هایش استفاده کند.

رمان «وسوسه‌های غربت» را که ترجمه می‌کردم احساس کردم که شباهت‌های زیادی بین شما و برتون وجود دارد. آیا شما هم مثل برتون «گردآورنده دنیاها» هستید؟

من در بلغارستان به دنیا آمدم، در یک کشور چندفرهنگی. بعدها وقتی در هندوستان زندگی کردم و به کشورهای عربی سفر کردم، متوجه شدم که بلغارستان تا چه اندازه تحت‌تاثیر فرهنگ شرق است؛ فرهنگ و طرز تفکر مردم‌اش. برای مثال هر بلغاری داستان‌های ملانصرالدین را می‌شناسد و این داستان‌ها بخشی از زندگی روزمره مردم است. این فرهنگ شرقی بخشی از تبار من است که خودآگاه یا ناخودآگاه روی من اثر گذاشته است. بعد به کنیا رفتم، کشوری دارای چندفرهنگ و چندمذهب و آنجا بزرگ شدم. همه این تجربیات تاثیر زیادی روی من گذاشتند.

رمان «وسوسه‌های غربت» در آلمان پانصد هزار نسخه فروخته شده و به سی زبان ترجمه شده است. به‌نظر شما دلیل موفقیت این رمان چیست؟

این رمان یکی از مسائل حاد روز را مطرح می‌کند. به همین دلیل هم کسانی که رمان را خواندند فقط از سبک ادبی آن استقبال نکردند. خیلی از آنها به من گفتند که حرف دلشان را گفتم، چون درحال‌حاضر گرایشی حکمفرماست که می‌خواهد تفاوت‌های فرهنگی را از بین ببرد و این گرایش مخالفان زیادی هم دارد. در صورتی که فرهنگ‌های گوناگون می‌توانند با هم بیامیزند و حتی همدیگر را شکوفا کنند. در دنیایی که همه چیز به هم وابسته است، انسان‌ها نیاز دارند احساس کنند که جهان وطن‌شان است.

شما در بلغارستان به دنیا آمدید و در سن هفت سالگی به آلمان رفتید، و بعد با پدر و مادرتان به کنیا مهاجرت کردید. این مهاجرت‌ها نشان می‌دهد که شما چندزبانه بزرگ شده‌اید...

سه یا چهار زبان. وقتی به کنیا مهاجرت کردیم، ابتدا مدرسه انگلیسی می‌رفتم ولی بعد مدرسه آلمانی رفتم. در خانه زبان بلغاری حرف می‌زدیم ولی زبان سواحیلی را هم یاد گرفته بودم.

بنابراین زبان مادری شما بلغاری است. ولی شما رمان «وسوسه‌های غربت» را به زبان آلمانی نوشته‌اید. چطور شد که آلمانی را به‌عنوان زبان نوشتن انتخاب کردید؟

کاملا آگاهانه این تصمیم را گرفتم. به‌نظر من زبان آلمانی انعطاف‌پذیرتر از زبان انگلیسی است، زیباتر از زبان بلغاری و دقیق‌تر از زبان فرانسوی. البته متاسفانه فارسی بلد نیستم تا بتوانم آن را با آلمانی مقایسه‌کنم.

اولین متن‌هایتان را هم به زبان آلمانی نوشته‌اید؟

نه، به آلمانی و انگلیسی نوشته‌ام. شعرهایم را همیشه به زبان انگلیسی می‌نویسم، از بیست‌و پنج سال پیش تا به امروز. ولی وقتی خواستم نخستین رمان‌ام را بنویسم، زبان آلمانی را کاملا آگاهانه انتخاب کردم، چون زبان آلمانی را عاشقانه دوست دارم و از هر زبان دیگری به من نزدیک‌تر است. اگر بشود زبان را با یک جعبه ابزار مقایسه کرد، آلمانی نسبت به زبان‌های دیگر ابزارهای متفاوت‌تری دارد. زبان آلمانی به دلیل جنبه‌های گوناگون و انعطاف‌پذیری‌اش برای نوشتنِ هرجور نثری ایده‌آل است، به‌ویژه برای نوشتن رمان.

کتاب‌های شما به سی زبان ترجمه شده‌اند. آیا معمولا با مترجم‌های آثارتان در تماس هستید و در روند کار ترجمه به آنها کمک می‌کنید؟

اگر مترجم‌ها سوالی داشته باشند، سعی می‌کنم تا جایی که بتوانم به آنها کمک کنم ولی این کار گاهی خیلی مشکل می‌شود. مثلا همین اواخر مترجم ژاپنی کتابم سؤال جزئی و دقیقی از من کرد، ولی متاسفانه فاصله من با متنی که تقریبا ده سال پیش نوشتم، آن‌قدر زیاد شده است که خودم هم مثل یک خواننده به فکر فرو رفتم و از خودم پرسیدم: «نویسنده می‌خواست اینجا چی بگه؟»

شما زیاد سفر می‌کنید. آیا برای نوشتن نیاز به سفر دارید؟

نه لزوما. ولی این‌طور پیش آمد، فرار از کشوری که وطنم بود، من را خانه‌بدوش کرد و این سرنوشت را پذیرفتم.

به‌نظر شما می‌شود «نوشتن» را یاد گرفت یا اینکه فکر می‌کنید باید برای نوشتن استعداد خاصی داشت؟

یک نویسنده پیش از هرچیز نیاز به پشتکار دارد. باید موضوعی آن‌قدر برایش اهمیت داشته باشد که برای نوشتن آن نتواند درنگ کند. اگر وقتی که متنی را می‌خوانم، این سؤال برایم پیش بیاید که: «حالا باید چنین چیزی گفته می‌شد»، آن‌وقت به نظرم یک جای کار لنگ است.

در پایان پرسشی که برای همه خواننده‌ها جالب است و حتما همیشه از شما می‌پرسند: آیا درحال‌حاضر رمان جدیدی می‌نویسید؟

یک رمان بزرگ به زبان آلمانی که ماه اوت امسال منتشر می‌شود با عنوان «قدرت و مقاومت». داستان زندگی دو مرد که دشمن خونی یکدیگر هستند. یکی از آن‌ها مردی مبارز و آرمانگرا است که زندانی‌اش می‌کنند و بعد به اردوگاه کار می‌فرستند، ولی هرگز تسلیم نمی‌شود. مرد دیگر انسانی فرصت‌طلب است و تنها در فکر منافع خودش. هم با کمونیست‌ها خوب کنار می‌آید و هم با کاپیتالیست‌ها. قدرت و مقاومت، رمانی است درباره متانت، بزرگواری، شورش، وفاداری و خیانت که بارها و بارها رخ داده است و می‌دهد. امیدوارم این رمان هم به زبان فارسی ترجمه بشود.

* دکترای جامعه‌شناسی و استاد دانشگاه فرانکفورت

ایلیا ترویانف در ایران

کمی بعد از انتشار «وسوسه‌های غربتِ» ترویانف نویسنده آلمانی، با ترجمه مریم مویدپور، او به ایران می‌آید تا هم در نمایشگاه کتاب شرکت کند و هم با حضور در کتاب‌فروشی نشر افق که ناشر ایرانی «وسوسه‌های غربت» است، از نزدیک با مخاطبان ایرانی‌اش دیدار کند و در نشست‌های مختلفی حاضر شود. مدتی پیش ترویانف از علاقه‌اش برای سفر به ایران گفته بود و بعد با هماهنگی‌هایی که میان سفارت آلمان و نشر افق صورت گرفت، مقدمات این سفر فراهم شد و احتمالا این سفر و مشاهدات او دستمایه‌ای خواهد شد برای نوشتن اثر بعدی‌اش. آن‌طور که خبرگزاری کتاب خبر داده، ترویانف ۱۳ اردیبهشت‌ماه، ساعت پنج عصر در کتاب‌فروشی نشر افق حضور خواهد داشت تا کتابش را برای مخاطبان امضا کند. چندسالی می‌شود که ادبیات امروز آلمان مورد توجه برخی مترجمان ایرانی قرار گرفته و در این مدت آثاری از نویسندگان معاصر آلمانی در ایران ترجمه و منتشر شده است. ایلیا ترویانف از نویسندگان مطرح ادبیات امروز آلمان به‌شمار می‌رود و تاکنون آثارش به زبان‌های مختلفی ترجمه شده است. ترویانف را می‌توان نویسنده‌ای دانست که با ملیت‌های مختلفی پیوند داشته و پیش‌تر به واسطه حضورش در بمبئی با جهان شرق آشنا شده است. رد حضور در کشورهای مختلف و آشنایی با فرهنگ‌ها و ملیت‌های گوناگون را می‌توان در آثار ترویانف و خاصه در «وسوسه‌های غربت» دید. ترویانف در این رمان موضوعی را دستمایه اثرش قرار داده که به‌نوعی با زندگی خودش پیوند دارد و آن چندفرهنگی و چندملیتی‌بودن است. ترویانف در این رمان با رجوع به گذشته و تکیه‌کردن بر شخصیت افسری انگلیسی، برتون، داستانی مبتنی بر تخیل و واقعیت خلق کرده تا تصویری از چندفرهنگی‌بودن در جهان کنونی ارائه کند. در جایی از رمان «وسوسه‌های غربت» می‌خوانیم: «در سفرهایم برای به‌دست‌آوردن اطلاعات درباره دیدگاه‌های مردم سرزمین، زمان بسیاری را در کنار سندی‌ها، بلوچ‌ها و پنجابی‌ها، از گروه‌های گوناگون اجتماعی، سپری کردم. بازارها و قهوه‌خانه‌ها و دربار آقاخان. همه گفت‌وگوها را با دقت و بدون پیش‌داوری گوش کردم. گمان می‌کردم خود من هم مانند کسانی که به حرف‌هایشان گوش می‌کنم، همه‌چیز را یک‌طرفه می‌بینم. چیزی وانمود نمی‌کردم، چون یقین دارم شرقی‌ها هرگونه ریاکاری و تزویر را حس می‌کنند. دیدگاه‌های‌شان را رد نمی‌کردم، تحریک‌شان هم نمی‌کردم. نقش یک شنونده را بازی می‌کردم. اغراق نمی‌کنم، ولی باید بگویم بین آنها بسیار محبوب بودم، آن‌چنان که تمام عمر با آن روبه‌رو نشده بودم. باید چکیده‌ای از گفت‌وگوها و گزافه‌گویی‌های خیلی‌زیاد و درهم‌وبرهم و پرآب‌وتابی را که شنیده‌ام در اختیارتان بگذارم. کاری‌ست بسیار دشوار. کلی‌گویی همه‌چیز را یکسان جلوه می‌دهد. باید از این کار پرهیز کنیم، مانند ابلیسی که از آب مقدس کلیسا هراس دارد و از آن می‌پرهیزد، ولی برای اینکه بتوانم از همه‌چیز باخبر شوم نمی‌توانستم از هرگونه کلی‌گویی چشم‌پوشی کنم... .»

مرور

جست‌وجوی ناشناخته‌ها

«سحرگاه چشم از جهان فروبست، پیش از آنکه بشود ریسمان سیاه و سفید را از هم بازشناخت. کشیش لب‌هایش را تر کرد و آب دهانش را قورت داد. دعاهایش فروکش کردند. طبیب از همان دم که نبض بیمار زیر انگشتش باز ایستاد، از پیش او تکان نخورده بود. تنها دلیل زنده‌ماندن بیمار تا دم آخر سرسختی‌اش بود و سرانجام یک لخته خون بر اراده‌اش چیره شد و از پای درش آورد. دست‌های آن خدابیامرز را صلیب‌وار روی هم گذاشته بودند. کسی دست پرلک‌وپیسش را روی دست‌های او گذاشت و بعد آنها را برداشت تا صلیبی را روی سینه لخت مرده بگذارند، صلیبی که به نظر پزشک خیلی بزرگ می‌رسید، مثل صلیب کاتولیک‌ها پرزرق‌وبرق بود و مانند بالاتنه پر از جای زخم آن خدابیامرز، پر از نقش‌ونگار...». «وسوسه‌های غربت» با این جملات شروع می‌شود؛ با توصیف مرگ فرانسیس برتون. به گفته خود ترویانف، سال‌ها طول کشیده تا او جمله ابتدایی «وسوسه‌های غربت» را آن‌طور که می‌خواهد بنویسد: «نخستین جمله رمان وسوسه‌های غربت سال‌ها مشغولم کرده بود و دغدغه ذهنی‌ام بود. فقط می‌دانستم که می‌خواهم رمان را با صحنه مرگ ریچارد فرانسیس برتون شروع کنم، چون تولد و مرگ مثل سرچشمه یک رودخانه، همراه همیشگی یک نویسنده هستند. در تمام سال‌هایی که درگیرودار پژوهش بودم، فهرست بلندی از جمله‌هایی که خوشم می‌آمد، جمع می‌کردم. جمله‌هایی که هیچ ارتباطی به‌هم نداشتند. اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های مختلف را هم جمع می‌کردم و بعضی وقت‌ها همه آنها را می‌خواندم. یکی از آنها این بود: آن‌گاه که بتوانی ریسمان سیاه را از ریسمان سفید تشخیص بدهی، دیگر اجازه خوردن و نوشیدن نداری. این یکی از احکام شرعی ماه رمضان است. این توصیف، مفهوم اسلامی سپیده‌دم را بیان می‌کند». برتون که ترویانف در «وسوسه‌های غربت» به سراغ او رفته، افسری انگلیسی بوده که عازم هندوستان شده و بعد به مصر و مکه و مدینه و آفریقا سفر می‌کند. او اولین اروپایی است که حج می‌رود و به زبان عربی چنان مسلط است که مردم بومی نمی‌فهمند او غریبه‌ای است که پا به سرزمین‌شان گذاشته تا سرچشمه رود نیل را پیدا کند. ترویانف در دوره کودکی‌اش کتابی درباره کاشفان مشهور اروپایی هدیه می‌گیرد و یکی از این کاشفان ریچارد فرانسیس برتون است که ترویانف بیش از هرکس دیگری مجذوب او می‌شود. بعدها ترویانف نیز راهی بمبئی می‌شود تا رمانی درباره مردی بنویسد که از قهرمان‌های دوره کودکی‌اش بوده است. ترویانف در «وسوسه‌های غربت» به گرایش‌های فرهنگی مختلف و درهم‌آمیختن آنها با هم در دنیایی متناقض می‌پردازد. درهم‌آمیزی فرهنگ‌های مختلف مسئله‌ای است که به نوعی در مورد خود ترویانف هم دیده می‌شود؛ چراکه او نیز نویسنده آلمانی بلغاری‌تباری است که همراه با خانواده‌اش به نقاط مختلفی سفر کرده و کودکی‌اش را در کنیا گذرانده است. همچنین مدتی را در بمبئی و آفریقای‌جنوبی بوده و هم‌اینک نیز در وین زندگی می‌کند. اگرچه ترویانف در کودکی‌اش مجذوب فرانسیس برتون شده بود، اما او برای ترویانفِ نویسنده نیز همچنان شخصیتی قابل توجه است که حاصلش همین رمان «وسوسه‌های غربت»ی است که به واسطه تحقیقات زیاد و جست‌وجوهای پردامنه نوشته شده است. «وسوسه‌های غربت» از سه بخش تشکیل شده: هند-بریتانیا، عربستان و آفریقا و هریک از این بخش‌ها می‌توانند کتابی مستقل قلمداد شوند. برتون اگرچه افسری انگلیسی بوده که به جهان شرق پا گذاشته، اما ویژگی‌های شخصیتی‌اش او را بدل به چهره‌ای متمایز در میان همگنانش می‌کند. او منتقد بسیاری از خصلت‌های فرهنگی خاستگاهش بوده و با نوعی بدبینی و فاصله با هم‌وطنانش مواجه می‌شود.

نگاه

مروری بر کتاب «تکه قبل از تکه‌شدن» نوشته آسیه جوادی

الفبای ساعدی

سهراب بشردوست: نویسندگانی هستند که با آثارشان جهانی خاص خود را می‌آفرینند و نویسندگانی هم هستند که جهان‌های برساخته نویسندگان دسته اول را تکرار می‌کنند. در ادبیات داستانی ایران، غلامحسین ساعدی جزء دسته اول است. نویسنده‌ای که با مواد و مصالح جهان واقعی و آمیختن آن با کابوس‌ها و ترس‌ها و تخیلات غریب خود، جهانی خلق کرد که در ادبیات ایران مختص خود اوست. این جهان اکنون که سال‌ها از نوشته‌شدن قصه‌های ساعدی می‌گذرد، در تاریخ ادبیات ایران مهر ماندگاری خورده است و راز ماندگاری آن هم توانایی ساعدی در تعمیم‌پذیرکردن جهان شخصی خود است. این‌گونه است که کابوس‌های شخصی ساعدی با تبدیل‌شدن به ادبیات به کابوس‌های جمعی بدل شده‌اند. ساعدی در آثاری نظیر «عزاداران بیل»، «ترس و لرز»، «واهمه‌های بی‌نام و نشان» و... جوهر یک دوره خاص تاریخی را گرفت و از آن روایتی ارائه داد که در تاریخ رسمی، رد و نشانی از آن نبود.

کتاب «تکه قبل از تکه‌شدن» با عنوان فرعی «الفبای آثار ساعدی»، کتابی است از آسیه جوادی درباره این نویسنده مطرح ادبیات معاصر ایران. این کتاب که از طرف نشر افراز و در مجموعه «ادبیات معاصر ایران در گذر زمان» منتشر شده، کتابی است در ۱۴ بخش که در هریک از این بخش‌ها یکی از وجوه کار ساعدی معرفی شده است. بخش اول کتاب شامل سال‌شمار غلامحسین ساعدی است. بخش دوم شامل کتاب‌شناسی او. در بخش بعدی نمایش‌نامه‌های ساعدی معرفی شده و بعد از آن داستان‌ها، رمان‌ها، کتاب‌های کودکان، فیلم‌نامه‌ها و لال‌بازی‌ها. نویسنده در هریک از این بخش‌ها، پس از ارائه خلاصه‌ای از اثر و معرفی شخصیت‌های آن، به بررسی اثر مورد نظر پرداخته است. پس از معرفی و مرور آثار ساعدی، مقاله‌ای با عنوان «جهان‌بینی ساعدی» آمده است. در این مقاله، به مؤلفه‌های گوناگون آثار ساعدی که در کنار هم جهان او را شکل می‌داده‌اند، پرداخته شده است. مؤلفه‌هایی نظیر سیاست، زبان، طنز، هراس تعقیب و قربانی‌شدن، کابوس و... بعد از این مقاله، به «صداها در کار ساعدی» پرداخته شده است. نویسنده در این بخش، نخست فهرستی از صداهایی را که در آثار ساعدی حضور دارند ارائه داده و بعد از آن به بررسی انواع این صداها پرداخته است. آسیه جوادی صداها در آثار ساعدی را به پنج نوع تقسیم کرده است که عبارت‌اند از: صداهای انسانی، صداهای طبیعت، صداهای اشیا، صداهای توصیفی و صداهای بی‌صدایی. در همین قسمت، در یادداشتی با عنوان «غلغله صداها و آواها در کارهای ساعدی» می‌خوانیم: «در آثار ساعدی از یک منظر می‌توان دید که عنصر صدا و سکوت و تناوب و بازی‌های آن، داستان‌ها را به مثابه یک قطعه موسیقی سامان می‌دهد. اصوات و صداها در کار این نویسنده اهمیت ارگانیک دارد و نیازمند آن است که بدان توجهی ویژه شود...»بعد از صداها، نوبت به «حیوانات ساعدی» می‌رسد. در این بخش نیز فهرستی از حیوانات در آثار گوناگون ساعدی ارائه شده و بعد از آن نویسنده به تحلیلی کوتاه از حیوانات ساعدی پرداخته است. در بخشی از این تحلیل می‌خوانیم: «ساعدی آگاه یا ناآگاه از دنیای جانوران ذهنش سخن می‌گوید که در آمیخته با جهان انسان‌ها، قصه‌ها و نمایشنامه‌های او را بر عرصه واقعیت و تخیل پیش می‌رانند. جانوران در کارهای ساعدی

تکه قبل از تکه‌شدن
الفبای آثار ساعدی
آسیه جوادی
نشر افراز

جایگاه ویژه‌ای دارند، بیش از هر نویسنده‌ای او در آثارش از جانوران واقعی، نمادین و حتا نامرئی نام برده است؛ بیش از شصت نوع حیوان که در بیش از نود اثر اعم از قصه و فیلمنامه و نمایشنامه و... حضوری مدام دارند و ما را بر آن می‌دارد که به این حجم عظیم نگاهی جدی بیندازیم». در بخشی دیگر از همین یادداشت آمده است: «حضور و ظهور و ماندگاری این حیوانات و رشد غیرعادی آن‌ها در کارها و استیلای آن‌ها بر ذهن درخشان و شاد ساعدی جلوه‌ای است از کابوس‌های حجیم او که همواره از آن گله داشت و در نهایت او را از پا درآورد».بخش بعدی کتاب، نگاهی است به لال‌بازی‌های ساعدی و بعد از آن مقاله‌ای با عنوان «پایان قصه لکاته و اثیری» که در آن نویسنده پس از اشاره‌ای به تقسیم‌بندی زن به لکاته و اثیری در بسیاری از آثار داستانی ایران، میراثی که همان‌طور که نویسنده اشاره می‌کند از هدایت به‌جامانده و نگاهی انتقادی به غیاب «صور گوناگون حیات فردی و اجتماعی زنان» در ادبیات داستانی ایران، به بررسی جایگاه و شخصیت‌پردازی زنان در آثار غلامحسین ساعدی پرداخته است. آسیه جوادی، زنان آثار ساعدی را به چند ترکیب ذهنی و رفتاری تقسیم‌بندی می‌کند که عبارت‌اند از: «زن- مادر/ زن - معشوقه/ زن - لکاته/ زنِ اثیری/ زنِ سکوت/ زنِ سایه/ زن هنجارگریز/ زن قوی/ زن ولگرد/ زن عادی و سنتی/ زن حیله گر/ زن تاثیر گذار/ زن غیر بومی».آخرین بخش کتاب با عنوان «یادداشت‌هایی از زمان آشنایی»، شامل خاطراتی خواندنی از غلامحسین ساعدی است، از اولین روزی که نویسنده در خیابان با ساعدی برخورد کرده و همسرش -جواد مجابی- آنها را به هم معرفی کرده تا آخرین دیدارها. نویسنده در این بخش، از خاطرات ریزودرشتی که او و جواد مجابی از ساعدی دارند، می‌نویسد و ازجمله از دو تصویری که می‌گوید همیشه اولین تصاویری هستند که از ساعدی در ذهنش روشن می‌شوند. یکی از این دو خاطره مربوط به روزی است که او، جواد مجابی و ساعدی در رستوران نشسته‌اند و ساعدی یکی از داستان‌های دردست‌نوشتن خود را برای آنها تعریف می‌کند: «در رستوران هتل پارک خیابان حافظ، که قورمه‌سبزی‌اش معروف بود سه نفری پشت شیشه‌ای که باغ کوچک و سرسبز هتل را از ما جدا می‌کرد نشسته بودیم و از هر دری حرف می‌زدیم و شاید بر اثر پرسشی ناگهان غلامحسین چهره همیشه شوخش جدی شد و از کاری که در دست نوشتن داشت حرف زد و ما دو نفر آنچنان غرق در داستانی که می‌گفت شده بودیم که نفهمیدیم کی چایمان سرد شد. داستانی شگفت از کاری که با پی‌گیری‌ام هرگز آن را پیدا نکردم. و بعدها دانستم که این قصه را همان زمان از ذهن به بیان در می‌آورده». و خاطره بعدی وقتی است که نویسنده ساعدی را با ماشین به خانه‌اش می‌رسانده و ساعدی به او آدرس می‌داده: «او خیابانی را نشان داد و به من گفت از این خیابان برو. من آن راه را بلد نبودم مرا راهنمایی کرد و وقتی وارد خیابانی شدیم که از یوسف‌آباد تا جلوی خیابان هیجدهم پلاک چهل و نه که خانه آن‌ها بود را از شرق به غرب می‌پیمودیم تا پیچیدیم آفتاب به صورت من تابید فورا اول سایه‌بان جلوی من را پایین کشید و با خنده گفت این مهم‌ترین خیابان دنیاست و من گفتم چرا؟ و او پاسخ داد برای این‌که مستقیم به خانه ما می‌رود».